

Analysis and Rejection of Infinite Regress Arguments and the Impossibility of Knowledge in the Dialogue of Parmenides Plato

Mohamad Mehdi Moghadas 

Ph.D. Candidate in Contemporary philosophy,
Imam Khomeini International University, Qazvin,
Iran

Accepted: 23/05/2022

Abstract

In this essay, the first part of Parmenides' dialogue is analyzed. This dialogue presents two challenges to the theory of Forms: "Infinite Regress Arguments" or "Third Man Argument" and "impossibility of knowledge". At first, we try to yield a precise description of the first part of this dialogue, and then by analyzing Parmenides' arguments, we exhibit that his arguments are based on the assumptions of "Self-Predication", "One over Many", "Principle of Non-Identity" and "Principle of Uniqueness". We then make it clear that Parmenides is not justified in applying the assumption of Non-Identity and cannot make an Infinite Regress. Then we deal with the problem of the separation of Forms from the objects of this world and the subsequent "impossibility of knowledge" and by analyzing his arguments we show that Parmenides, in declaring the impossibility of knowledge, has committed at least two logical mistakes, and he then could not conclude that we do not partake of a Form of knowledge.

Received: 06/10/2021

eISSN: 2476-6070


Keywords: Plato, Parmenides' Dialogue, Theory of Forms, Third Man Argument, Epistemology, Self-Predication, Self-Participation.

ISSN: 2228-6616

Corresponding Author: mehmoghadas@gmail.com

How to Cite: Moghadas, M. M. (2022). Analysis and Rejection of Infinite Regress Arguments and the Impossibility of Knowledge in the Dialogue of Parmenides Plato, *Hekmat va Falsafeh*, 18(69), 227-259. doi: 10.22054/WPH.2022.64007.2021

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌وشنود پارمنیدس افلاطون

محمد مهدی مقدس *  دانشجوی دکتری فلسفه معاصر، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

چکیده

در این مقاله بخش نخست گفت‌وشنود پارمنیدس مورد بررسی قرار می‌گیرد. این گفت‌وشنود دو چالش عمده را پیش روی نظریه صورت‌ها قرار می‌دهد که عبارت‌اند از: «استدلالات تسلسلی» یا «استدلال انسان سوم» و «عدم امکان شناخت». ابتدا می‌کوشیم تا شرح دقیقی از بخش نخست این گفت‌وشنود به دست دهیم و در ادامه با تحلیل استدلالات پارمنیدس، نشان می‌دهیم که استدلال‌های وی بر فرض‌های «خوداسنادی»، «یکی بالاتر از بسیاری» «اصل ناهمانندی» و «اصل یکتایی» استوار است. سپس روشن می‌کنیم که پارمنیدس در به کار بستن فرض ناهمانندی موجه نیست و نمی‌تواند استدلال تسلسلی خود را اقامه کند. پس از آن به مسئله جدایی صورت‌ها از اشیاء این جهانی و در پی آن «عدم امکان شناخت» می‌پردازیم و با تحلیل استدلال وی نشان می‌دهیم که پارمنیدس در حکم به عدم امکان شناخت، مرتکب دست‌کم دو خطای منطقی شده است و از صرف اینکه صورت‌ها از جهان ما جدا هستند، نمی‌توانسته نتیجه بگیرد که ما از صورت دانش بهره نمی‌بریم.

کلیدواژه‌ها: افلاطون، گفت‌وشنود پارمنیدس، نظریه صورت‌ها، استدلال انسان سوم، معرفت‌شناسی، خوداسنادی، خودمشارکتی.

درآمد بحث

در میان آثار افلاطون، گفت‌و شنود پارمنیدس^۱ از زمره پیچیده‌ترین آن‌ها همراه با استدلال‌های گیج‌کننده به شمار می‌آید. در این گفت‌و شنود که در آن بحث‌هایی میان پارمنیدس و سقراط که در دوره جوانی است، در جریان است، نظریه «صورت‌ها»^۲ به نقد کشیده می‌شود. نظریه صورت‌ها راه کار افلاطون برای تبیین امکان معرفت است و در واقع می‌توان آن را رکن اصلی متافیزیک افلاطون دانست. در این گفت‌و شنود، افلاطون در پی آن است که نقدهایی را که بر این نظریه وارد است به بحث و بررسی بگذارد. سیاق متن به گونه‌ای است که نقدهایی که پارمنیدس بر نظریه صورت‌ها وارد می‌کند افلاطون بی‌پاسخ می‌گذارد، اما این بدان معنی نیست که این انتقادات به‌واقع بی‌پاسخ هستند. پژوهش‌گران با بررسی محتوای این گفت‌و شنود اصولی را استخراج می‌کنند که استدلال‌ات پارمنیدس بر آن‌ها استوار است. تحلیل این اصول راهی برای ما می‌گشاید تا پاسخ‌هایی برای اشکالات مطرح شده تدارک ببینیم. در 132b-c اشاره می‌شود^۳ که اگر صورت چیزها پذیرفته نشود، آنگاه چیزی نخواهیم داشت که اندیشه را بتوان بر آن استوار ساخت و در نتیجه امکان گفتار از میان می‌رود. نتیجه‌ای که از این گرفته می‌شود این است که افلاطون اندیشه را متضمن آگاهی از موجودیت‌های خارج از متفکر می‌داند و این موجودیت‌ها محتوای اندیشه را فراهم می‌کنند؛ بنابراین اندیشه به محتوایی غیر از خود، یعنی صورت‌ها معطوف است. (هاینامان، ۱۳۹۵: ۵۹۵) بنابراین صورت‌ها مستقل از ابژه‌های شناخت هستند و تنها صورت‌ها شناختنی هستند؛ اما ویژگی صورت‌ها چیست؟ مهم‌ترین ویژگی صورت‌ها این است که «یکتا و واحد» هستند. دیگر ویژگی بسیار مهم صورت‌ها این است که آن‌ها «بی‌تغییر» هستند و از این روست که تنها آن‌ها ابژه شناخت هستند و جزئیات محسوس به دلیل متغیر بودن نمی‌توانند ابژه واقعی شناخت قرار گیرند. در واقع ادراک با دانش متفاوت

۱. Parmenides Dialogue

۲. Forms

۳. برای ارجاع به متن افلاطون از کتاب مجموعه آثار ترجمه John M. Cooper استفاده شده است.

است زیرا مطابق تمثیل خط، ما حالاتی ذهنی از ابژه‌های محسوس داریم که دُکسا^۱ نام دارند این‌ها تنها متکی بر ادراک‌اند اما دانش نیستند و شناخت حقیقی به دست نمی‌دهند. ویژگی دیگر صورت‌ها این است که معقول هستند و با شهود عقلانی دریافت می‌شوند، بنابراین می‌توان دانست که حس و احساس از دست‌یازی بدان ناتوان است. از اینجا نتیجه می‌شود که صورت‌ها مادی نیستند لذا هر نوع انتقادی که بر پایه نادیده گرفتن این اصل باشد به نظر نمی‌رسد که موجه باشد؛ اما صورت‌ها علاوه بر این‌ها، نقش هستی‌شناسانه مهمی دارند: صورت‌ها علت و توضیح‌دهنده اشیاء محسوس هستند. گاتری (۱۳۷۷: ۸۸) معتقد است که هر شیء محسوس و این جهانی علت وجودی‌اش را در صورتِ مربوطه دارد؛ بنابراین صورت‌ها وظیفه بسیار مهم توضیحی دارند و هر صورت^۲ باید هستی شیء جزئی مربوط به خود را بتواند تبیین کند، بنابراین «صورت همان ویژگی را دارد که در جزئیات به وجود می‌آورد.» در 74e مطرح می‌شود که جزئیات از صورت‌ها بهره دارند و یا شباهت ناقصی به آن‌ها دارند. بخش اول گفت‌وشنود پارمنیدس صحنه گفتگوها و مباحثات بسیاری بوده است به نحوی که ولاستوس در (vlastos, 1973) در ضمیمه اول به بیست و چهار مقاله مهم درباره استدلال‌ات تسلسلی پارمنیدس اشاره می‌کند. این بخش شاهد تفاسیر و نظریات گوناگون و گاه متناقضی بوده است؛ مثلاً دیوید راس در (Ross, 1961) بر این باور است که صورت چیزی جز صفت نیست. همچنین در اینجا باید به مینوالد اشاره کنیم که کارهای او در (Meinwald, 1991) و (Meinwald, 1992) سهم مهمی در پیشرفت افلاطون‌پژوهی داشته است. تفاوتی که وی میان دو نوع از اسناد در افلاطون ردیابی می‌کند موجب فهم روشن‌تری از نظریه صورت‌ها و همچنین بنیان‌های نقد پارمنیدس شده است. البته علی‌رغم همه این‌ها در منابع فارسی متاسفانه کمتر نشانی از تحقیق درباره این مسئله به چشم می‌خورد. لذا در اینجا می‌کوشیم تا شرح دقیق و روشنی از اصولی که نقد پارمنیدس را استوار ساخته‌اند به دست دهیم و نشان دهیم که نقص استدلال پارمنیدس را چگونه

۱. Doxai

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌و شنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۳۱

می‌توان رهگیری کرد؛ بنابراین این مقاله می‌کوشد نشان دهد کدام اصول، طبق چه شرایطی و به چه دلیلی بایستی کنار نهاده شوند. همچنین امکان معرفت بنا بر آموزه صور توسط پارمنیدس به چالش کشیده شده است. در اینجا همچنین تلاش می‌کنیم تا با ایضاح استدلال پارمنیدس نشان دهیم که چرا او در اقامه چنین استدلالی برحق نیست و نمی‌تواند منطقاً چنین نتیجه‌ای بگیرد. روش ما این خواهد بود که استدلال‌ها را به نحوی دقیق و در قالب گزاره‌هایی مستقل بیان کنیم تا خواننده بتواند در هر مرحله استدلال اقامه شده را پیگیری کند و بدین ترتیب بتواند به راحتی اصولی که استدلال مذکور بر آن بنا نهاده شده است را استخراج کرده و مورد بررسی قرار دهد.

در ادامه ابتدا گفت‌و شنود پارمنیدس را به اجمال شرح می‌دهیم. در این بخش سعی می‌کنیم استدلال‌هایی که حاضرین در گفت‌و شنود طرح کرده‌اند بررسی کنیم؛ بنابراین در این قسمت رویکرد انتقادی نسبت به آن نخواهیم داشت و تنها به توضیح آن اکتفا می‌کنیم. در دو بخش بعد، به دو استدلال عمده پارمنیدس خواهیم پرداخت. استدلال نخست وی آن چیزی است که در نقد نظریه صورت‌ها منجر به «تسلسل نامتناهی»^۱ یا «استدلال انسان سوم»^۲ می‌شود. دومین استدلال برگرفته از ویژگی جدایی صورت‌ها از اشیاء محسوس است که منتج به عدم امکان شناخت می‌گردد. خواهیم کوشید تا استواری این استدلال‌ها را با تحلیل دقیق آن‌ها بررسی کنیم و نشان دهیم که پارمنیدس در اقامه این دلایل برحق نبوده و مرتکب خطای منطقی شده و استدلال‌ها وی بر پایه کاربست مفروضاتی توجیه نشده استوار است.

نکته مهم دیگر این است که عبارت‌های «آیدوس»^۳، ایده،^۴ صورت،^۵ صورت

۱. Infinite Regress

۲. Third Man Argument

۳. eidos

۴. Idea

۵. Form

فی نفسه،^۱ خودِ صورت و خودِ ایده‌ها معادل هم هستند و به فراخور حال به جای هم به کار می‌روند بدون آن که در معنی متن تغییری ایجاد کنند. همچنین به جای واژه مُثُل کوشیده‌ایم از صورت‌ها و به جای مثال از صورت استفاده شود؛^۲ مثلاً آیدوس بزرگی می‌تواند صورتِ بزرگی، بزرگی فی نفسه، خودِ بزرگی و ایده بزرگی و مثال بزرگی نیز نامیده شود.

۱. شرح بخش اول گفت‌و شنود پارمنیدس

در بخش ابتدایی این گفت‌و شنود، ابتدا سقراط^۳ می‌کوشد تا استدلال‌های زنون^۴ را صورت‌بندی کند. استدلال‌های زنون در بیان سقراط می‌تواند به نحو زیر ارائه شود.

Z₁. اگر اشیاء^۵ ضرورتاً کثیر باشند، آنگاه شیء در آن واحد هم «همانند»^۶ است و هم «ناهمانند»^۷.

Z₂. محال است که همانند، ناهمانند باشد و همچنین ناهمانند، همانند.

Z₃؛ بنابراین محال است که شیء کثیر باشد. (7-127e2)

سقراط پس از بیان فوق، درصدد پاسخ برمی‌آید. وی بر این باور است که زنون اشیاء جزئی را با «ایده‌ها» و در اینجا با ایده همانندی و ناهمانندی، یکی در نظر گرفته است. بدین سان استدلال سقراط را می‌توان به نحو زیر صورت‌بندی کرد:

Z₁. ایده «همانندی» و ایده «ناهمانندی» وجود دارد.

Z₂. اشیاء جزئی می‌توانند از صورت‌های همانندی و ناهمانندی بهره‌مند شوند.

۱. Form itself

۲. مرسوم بوده است که در این باره از واژه مُثُل استفاده شود اما از آنجا که در ترجمه‌های جدید-نگاه کنید به تاریخ فلسفه یونان از گاتری، تاریخ فلسفه راتلج جلد اول از سی. تیلور- به صورت ترجمه شده بود، لذا مناسب‌تر بود که هماهنگ با آن‌ها از صورت که به باور نویسنده نیز ترجمه شیواتری است استفاده شود.

۳. Socrates (469–399 BC)

۴. Zeno of Elea (born around 470 BC)

۵. Things

۶. Like

۷. Unlike

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌و‌شنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۳۳

Z³؛ بنابراین: مقدمه Z₁ بدون ایراد است و شیء جزئی مستلزم هیچ تناقضی نیست. با این وصف تناقض مقدمه Z₂ از استدلال زنون وجود ندارد. استدلال سقراط این است که اگر X یک موجود محسوس و جزئی باشد، آنگاه می‌تواند از ایده‌های^۱ مختلف بهره‌مند شود و این مستلزم هیچ تناقض منطقی نیست؛ یعنی بنا بر نظر سقراط، زنون بهره‌مندی^۲ از صور را با جمع شدن صورت‌های متناقض با یکدیگر اشتباه گرفته است. به عقیده سقراط، چنانچه کسی ادعا کند که «واحد،^۳ کثیر^۴ است» و یا «همانندی، ناهمانندی است» آنگاه مرتکب تناقض شده و سخن حیرت‌انگیزی گفته است. (129b)

به‌طور کلی نظر سقراط این است که اگر خود مفهوم یعنی یک نوع یا یک جنس و یا ایده‌ها خصوصیات ضد خود را بپذیرند و دارا شوند، تناقض رخ می‌دهد و محال است؛ اما تمامی موجودات کثیر و محسوس می‌توانند ویژگی‌های ضد هم را بپذیرند و داشته باشند. (129c)

در 129e-130a خطاب به زنون و پارمنیدس^۵ می‌گوید: اگر استدلال 127e2-7 را کسی بتواند درباره خود ایده‌ها اقامه کند، وی او را بسیار ارجمند خواهد دانست.

پارمنیدس در پاسخ به سقراط می‌گوید که وی دو چیز را از هم تفکیک می‌کند. در یک سو ایده‌های فی‌نفسه و مستقل حضور دارند و در سوی دیگر، اشیاء و موجودات محسوس قرار دارند که از آن ایده‌ها بهره‌مند هستند به نحوی که مثلاً چیزهای همانند از خود همانندی بهره دارند در حالی که خود همانندی مستقل و جدا از چیزهای همانند وجود دارد. (130b) پرسش پارمنیدس در ادامه ناظر به اشکال اساسی نظریه صور افلاطون است که از آن به «جدایی»^۶ یا «خور یسموس» یاد می‌شود. ما در یک سو ایده‌های واحد، تقسیم‌ناپذیر و

۱. Ideas

۲. partaking

۳. One

۴. Many

۵. Parmenides (flourished c.480 BC)

۶. separating

مستقل را داریم و در سوی دیگر، موجودات کثیر و محسوس که از این ایده‌ها بهره دارند؛ بنابراین افلاطون نحوه ارتباط دو سوی متقابل را به اتکای نظریه بهره‌مندی توضیح می‌دهد. پرسش پارمنیدس این است که بهره‌مندی موجودات محسوس از صورت‌ها به چه نحوی است؟ بگذارید تا دیدگاه سقراط را درباره صور، اشیاء محسوس و بهره‌مندی صورت‌بندی کنیم.

i. ایده‌های مستقل و واحد وجود دارند.

ii. اشیاء محسوس وجود دارند.

iii. اگر x شیء محسوسی باشد و از ایده B بهره‌مند باشد، آنگاه x ویژگی B را دارد. نکته بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد این است که باید سه چیز را از هم تفکیک کنیم؛ در یک سو آیدوس قرار دارد؛ در سوی دیگر شیء جزئی و در نهایت ویژگی^۱ خاص یک آیدوس که شیء جزئی به موجب بهره‌مندی از ایده دارای آن است. پارمنیدس درباره چگونگی^۲ این بهره‌مندی از سقراط می‌پرسد که اگر شیء x از صورت A بهره‌مند باشد، آنگاه آیا x از کل A بهره‌مند است یا از جزء A ؟ پس دو نحوه بهره‌مندی در اینجا مطرح است که عبارت‌اند از:

الف: شیء x از کل ایده A بهره‌مند است.

ب: شیء x از جزئی از ایده A بهره‌مند است. (131a5-7)

پارمنیدس استدلال می‌کند که اگر اشیاء از کل ایده بهره‌مند باشند، لاجرم ایده مستقل و واحد از خود جدا شده و در تمامی اشیاء حضور خواهد داشت. (131b1-3) بنابراین در صورتی که حالت الف را داشته باشیم گزاره زیر اتفاق خواهد افتاد.

(S). اگر شیء x از کل ایده A بهره‌مند باشد، آنگاه ایده A از خودش جدا خواهد

شد.

پس گزاره (S) خلاف فرض ما درباره صورت‌هاست؛ زیرا ایده‌ها بنا بر فرض، هستی

۱. property

۲. How

مستقل دارند و واحد هستند؛

سقراط به این نتیجه اعتراض می‌کند: به عقیده وی، بهره‌مندی اشیاء از ایده‌ها مانند روز^۱ است که در همه جا گسترده می‌شود و در همه مکان‌ها حضور دارد و در عین حال واحد نیز می‌ماند. (131b4-7)

پارمنیدس می‌گوید^۲ این مثال مانند این است که بگوییم بر سر مردمان بادبانی^۳ قرار داده‌ایم و این پوشش در عین اینکه واحد است، بسیاری از اشیاء از آن بهره‌مند شده‌اند. (131b9-12) پس اگر چنین باشد، آنگاه هریک از افرادی که زیر این پوشش بادبانی قرار گرفته‌اند، از «بخشی» از ایده بهره‌مند شده‌اند. اکنون حالت «ب» مطرح است؛ یعنی «شیء x از جزئی از ایده A بهره‌مند است.» پارمنیدس استدلال می‌کند که اگر اشیاء از جزئی از ایده‌ها بهره داشته باشند، آنگاه در هریک از اشیاء، بخشی از ایده وجود دارد؛ بنابراین ایده واحد، تقسیم‌پذیر می‌شود و این خلاف فرض است. (131c) مثال‌هایی که پارمنیدس در توضیح این استدلال می‌آورد، مثال ایده بزرگی^۴، ایده تساوی^۵ و ایده کوچکی^۶ است. شرح بهره‌مندی شیء x از ایده بزرگی در حالت «ب» این گونه است که اگر L ایده بزرگی باشد، آنگاه هریک از اشیاء بزرگ، به سبب دارا بودن بخش کوچکی از L، بزرگ خواهند بود و این بی‌معنی است. همین‌طور اگر E ایده تساوی باشد، آنگاه همه اشیاء مساوی، در ازای بهره‌مندی از آنچه از تساوی کمتر است، مساوی خواهند بود. (131d)

پس در صورتی که بهره‌مندی از ایده‌ها به صورت حالت «ب» باشد، آنگاه:

(S') اگر شیء x از جزئی از ایده A بهره‌مند باشد، آنگاه ایده واحد A قابل تقسیم

۱. Day

۲. این نکته قابل تأملی است که چرا پارمنیدس از مثال روز درمی‌گذرد و بلافاصله آن را با مثالی دیگر جایگزین می‌کند. به هر روی مثال مورد نظر پارمنیدس کاملاً با آنچه سقراط می‌گوید متفاوت است.

۳. Sail

۴. Largeness

۵. Equal itself

۶. Small itself

خواهد بود.

بنابراین دو گزاره (S) و (S') در برابر دو حالت «الف» و «ب» حاصل می‌شوند و در نتیجه بهره‌مندی نه از کل ایده ممکن است و نه از جزئی از ایده. در این صورت پرسش این است که اگر بهره‌مندی نه از جزئی از ایده و نه از کل ایده باشد، پس بهره‌مندی چگونه امکان‌پذیر است؟ (131e4-6)

پارمنیدس در 132a خطاب به سقراط می‌گوید که نظریه بهره‌مندی از این جهت مطرح می‌شود که از شباهت اشیاء با همدیگر به صورت واحدی می‌رسیم که میان همه اشیاء مذکور مشترک است. فرض کنید مجموعه {x} شامل اشیایی است که همگی در بزرگی بودن مشترک‌اند؛ یعنی $x_1, x_2, x_3, \dots, x_n$ همگی بزرگ هستند. ما از شباهت میان این اشیاء به وجود صورت بزرگی پی می‌بریم که در همه این اشیاء وجود دارد. اگر ایده بزرگی را L بنامیم، آنگاه از مقایسه $x_1, x_2, x_3, \dots, x_n$ به L می‌رسیم. پارمنیدس به اشکالی که از این نوع از بهره‌مندی حاصل می‌شود اشاره می‌کند. اگر اشیایی که در مجموعه {x} حضور داشتند با یکدیگر مقایسه شدند و از شباهت آن‌ها صورت L نتیجه شد، پس از مقایسه اشیاء حاضر در مجموعه {x} با خود بزرگی، یعنی L، لاجرم یک صورت بزرگی دیگر لازم خواهد آمد که بر فراز هر یک از اشیاء مجموعه {x} و ایده L قرار دارد و می‌توان آن را L' نامید. به همین ترتیب می‌توان از مقایسه L و L' نیز به یک صورت مشترک دیگر که برای مقیاس آن‌ها نیاز است رسید و این سیر تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت؛ بنابراین نتیجه می‌شود که «ایده واحد نیست».

سقراط به این استدلال پارمنیدس اعتراض می‌کند؛ به عقیده وی، ایده‌ها «فکر»^۱ هستند که در «نفس»^۲ حاضر می‌شوند و بنابراین واحد هستند.^۳ (132b3-4)

۱. Thought

۲. Mind

۳. در بررسی این پرسش که آیا صورت‌ها اندیشه هستند، سقراط راه‌حل ضد افلاطونی آنتیس تنس را مطرح می‌کند. افلاطون در واقع منکر این است که این صورت‌ها اندیشه‌هایی در ذهن خدا باشند. افلاطون این را بدون ابهام در تیمایوس بیان داشته است و همچنین در جمهوری 476e؛ بنابراین به نظر افلاطون، صورت‌ها مفاهیم محض نیستند،

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌وشنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۳۷

پارمنیدس پاسخ می‌دهد که اگر ایده‌ها فکر باشند، لاجرم فکر چیزی هستند و آن چیز نیز باید وجود داشته باشد؛ بنابراین از آنجایی که هریک از اشیاء از ایده‌ها بهره‌مند هستند، آنگاه باید نتیجه بگیریم که اشیاء و همه چیز دارای فکر و اندیشه هستند و یا اینکه هر چیز فکری در خود دارد بی آن که قادر به تفکر باشد. (132b-c)

در 132d-e بحث بهره‌مندی بر اساس «همانندی»^۱ مطرح می‌شود. در اینجا این نظر مطرح می‌شود که صورت‌ها الگوهایی بالطبع^۲ هستند و دیگر اشیاء به آن‌ها همانند و شبیه‌اند و مدلی از آن‌ها دارند. پارمنیدس اشاره می‌کند همان‌گونه که اشیاء شبیه به الگوهای خود هستند، الگوها نیز شبیه به اشیاء هستند و دوباره استدلال تسلسلی دیگری از این نوع از بهره‌مندی رخ می‌نمایاند. می‌توان این مشکل را به نحو زیر صورت‌بندی کرد:

b₁. صورت‌ها مجموعه الگوهایی بالطبع هستند.

b₂. دیگر اشیاء همانند و شبیه به آن‌ها هستند و آن‌ها مدلی^۳ از این صورت‌ها دارند.

b₃. مدل‌ها شبیه به الگوهای خود هستند و الگوها نیز شبیه به مدل‌ها.

b₄؛ بنابراین دوباره صورت دیگری پدیدار می‌شود تا شباهت الگوها به مدل‌ها را توضیح دهد.

این سیر را پایانی نیست بنابراین پارمنیدس تأکید می‌کند که بهره‌مندی نمی‌تواند از راه شباهت و مدل بودن توضیح داده شود و بایستی راهی دیگر برای توضیح نحوه بهره‌مندی ارائه داد. (133a5-6)

در ادامه دشواری‌های مستقل و جدا لحاظ کردن صور از جهان محسوس بررسی می‌شود. اگر آیدوس‌ها از ما جدا باشد، چه تبعاتی دارد؟ بزرگ‌ترین دشواری که وجود

بلکه وجودی دارند که به اندیشه ما درباره آن‌ها وابسته نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد افلاطون در اینجا پاسخ و نظر خود را از زبان پارمنیدس مطرح می‌کند. (گاتری، ۱۳۷۷: ۱۰۰-۰۱)

۱. resemble

۲. patterns set in nature

۳. Model

خواهد داشت، «عدم امکان شناخت حقیقی» خواهد بود؛ همچنین در صورتی که ایده‌ها از ما جدا باشند، دارای روابطی هستند که با روابط جهان ما هیچ سنخیت و ارتباطی ندارد؛ (133d) یعنی چنانچه نسبت ارباب و برده را مدنظر قرار دهیم، آنگاه ارباب فی‌نفسه، به‌موجب ارتباط با برده فی‌نفسه، ارباب است و برده فی‌نفسه نیز به همین ترتیب به‌موجب ارتباط با ارباب فی‌نفسه، برده است. ارباب و برده این جهانی نیز همین وضع را دارند. (133d-e) این روابط و نسبت‌هایی که میان جهان ایده‌ها برقرار است، هیچ ارتباطی به روابط جهان محسوس ندارد؛ بنابراین نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که:

«ایده‌ها وجود مستقلی برای خود دارند و روابطشان نیز منحصر به خودشان است.»

پارمنیدس بحث را معطوف به تبعاتی می‌کند که از نتیجه اخیر حاصل می‌شود:

ایده «دانش»^۱ را در نظر بگیرید. «دانش فی‌نفسه» باید دانش «حقیقت فی‌نفسه»^۲ باشد، زیرا ایده‌ها فقط با یکدیگر ارتباط دارند. (134a4-5) همچنین هر دانش جزئی، باید دانش چیزی جزئی و واقعی باشد؛ بنابراین شناسایی‌های ما، مربوط به چیزهایی هستند که در جهان ما حضور دارند و به ما متعلق‌اند. (134b1-2) پس تمامی «انواع فی‌نفسه»^۳ و هر آنچه فی‌نفسه است، در دانش فی‌نفسه حضور خواهند داشت و با آن شناخته می‌شود. از اینجا نتیجه می‌شود که ما هیچ دانشی از صورت‌ها نخواهیم داشت؛ زیرا هیچ ارتباطی با ایده دانش نداریم و صورت‌ها جزئی از چیزهایی که ما داریم نیستند. شناخت ما معطوف به اشیاء و جهان خود ماست.

اگر استدلال پارمنیدس درباره عدم امکان حصول دانش را صورت‌بندی کنیم خواهیم

داشت:

(۱) ایده‌ها وجودی جدا و مستقل از ما دارند.

(۲) روابط و نسبت‌هایی میان ایده‌ها برقرار است که با روابط و نسبت‌های جهان ما

۱. knowledge

۲. truth itself

۳. kind itself

ارتباطی ندارند.

(۳) صورتِ دانش، دربردارنده حقیقت فی نفسه است.

(۴) هر آنچه فی نفسه است، دقیق‌تر و کامل‌تر است؛ بنابراین دانش فی نفسه از

دانش‌هایی که ما داریم دقیق‌تر است.

(۵) ما ایده دانش را نداریم.

(۶) ما به حقیقت فی نفسه راهی نداریم و دانش ما دانش حقیقی نیست.

بنابراین ما از اینکه ایده‌ها وجودی مستقل دارند به این می‌رسیم که امکان معرفت

برای ما وجود ندارد.

پارمنیدس می‌گوید علی‌رغم مشکلات مذکور، چنانچه قائل به ایده‌ها نباشیم و نتوانیم صورت کلی و واحدی را که بی‌تغییر و ثابت است دریابیم، آنگاه امکان معرفت و تحقیق علمی نیز از میان خواهد رفت؛ زیرا کلی هرگز حاصل نخواهد شد و به تبع آن، اندیشه آدمی که موضوع آن کلیات است نیز تحقق نخواهد یافت. (135b) بنابراین واضح است که پارمنیدس هرگز هستی صورت‌ها را مورد مناقشه قرار نمی‌دهد، در مقایسه با آن ارسطو هستی صورت‌ها را مورد حمله قرار می‌دهد؛ به عقیده او وضع صورت‌ها بی‌فایده و تنها مضاعف کردن اشیاء جهان است؛ همچنین به گفته وی نه تنها افلاطون دامنه شمول صورت‌ها را به روشنی بیان نکرده بلکه تمام دلایلی که برای وجود صورت‌ها اقامه شده است را می‌توان کنار نهاد. (990b8-993a)

پارمنیدس در دو مرحله به نحوه ارتباط صورت‌ها با اشیاء با اتکای نظریه بهره‌مندی نقد وارد می‌کند و در مرحله دیگر تبعات جدایی بین اشیاء و صورت‌ها را می‌کاود. البته او در مرحله آغازین این گفت‌وشنود و در سطور 130b1-130d9 به دامنه اطلاق صورت‌ها می‌پردازد که در پی آن تردید افلاطون برای لحاظ صورت برای انسان، آب، آتش و چیزهای زشت و کثیف، مانند موی و گل و... را نشان می‌دهد؛ اما او نقدی بر آن وارد نمی‌سازد و تنها استنکاف سقراط از پذیرش صورت برای آن‌ها را نشانه جوانی وی می‌داند.

افلاطون در سیاست مدار^۱ 266d می گوید: «پژوهش فلسفی ای از این دست، توجهی به مراتب ارزشمندی موضوعات ندارد و موضوعات کوچک تر را به خاطر امور بزرگ تر رها نمی سازد، بلکه در هر موردی به شیوه ای که موضوع ایجاب می کند، یک راست در پی حقیقت گام برمی دارد.» این می تواند حاکی از این باشد که احتمالاً افلاطون دامنه شمول صورت ها را بسیار گسترده لحاظ کرده است گرچه شاید در پارمنیدس هنوز در این مورد تردید داشته است.

۲. تحلیل استدلالات پارمنیدس

پس از شرح بخش نخست پارمنیدس اکنون نوبت آن رسیده است که استدلال های پارمنیدس را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم و بن مایه های استدلالات وی را نشان داده و بینیم آیا وی در اقامه چنین استدلال هایی برحق بوده است یا خیر. درباره گفت و شنود پارمنیدس نظرات متفاوتی بیان شده است. نظریاتی می گویند که افلاطون پارمنیدس را برای تحریک اندیشه نوشته است و هیچ نتیجه مثبتی از آن نمی گیرد، بلکه می خواهد زمینه را برای سوفیست فراهم کند تا در آنجا راه حلی برای مشکلات ناشی از منطق پارمنیدسی اندیشیده شود. (گاتری، ۱۳۷۷: ۸۹) نظرات دیگری می گویند «امروزه احتمالاً نظر مسلط این است که گفت و شنود پارمنیدس تحقق پیامدهای غیرقابل قبول نظریه خوداسنادی را مستند می سازد و بنابراین افلاطون آن را کنار می گذارد.» (هاینمان، ۱۳۹۵: ۶۰۸) اما ما نشان خواهیم داد که افلاطون هیچ گاه نظریه خوداسنادی را رها نکرده است و در سوفیست نشانه های آشکاری وجود دارد که افلاطون خوداسنادی را به عنوان یک اصل مهم حفظ کرده است؛ همچنین تسکل در (zekl, 1971) معتقد است که این نقدها به نظریه ای رنگ باخته از صورت ها ارائه می شود و نه به نظریه اصلی افلاطون. کاپلستون (۱۳۹۶) می گوید که جدایی صورت ها نباید مکانی ملاحظه شود و نقدهای پارمنیدس بیانگر همین خطای تصور جدایی مکانی صورت ها از اشیاء است. تئودور گمپرتس (۱۳۷۵: ۱۰۹۶) بر

۱. Statesman

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌و شنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۴۱

این باور است که این گفت‌و شنود حاصل دوره تخمیری در ذهن افلاطون است. اشکالاتی که مگاری‌ها و الثائیان بر این نظریه وارد می‌سازند، افلاطون را به اشکالات اساسی این نظریه آگاه می‌سازد. به نظر وی افلاطون در این دوره توانایی چیرگی بر همه این مشکلات را نداشته است، هرچند که وی در برابر این دشواری‌ها، دشواری‌های دیگری می‌دیده که نظریه صورت‌ها تنها راه جواب‌گویی به آنهاست؛ بنابراین گفت‌و شنود پارمنیدس مانند محکمه‌ای است که صدور حکم را به زمانی دیگر موکول کرده است. وی در جایی دیگر (۱۳۷۵: ۱۰۹۹) می‌گوید که افلاطون از دو طریق با این انتقادات مواجهه می‌کند؛ یکی اینکه با آزمایش جدی نظریات دیگران دلیلی غیرمستقیم بر ناگزیر بودن نظریه صورت‌ها اقامه می‌کند؛ و دوم اینکه نقدهای وارد شده موجب می‌شوند تا افلاطون در نظریه بنیادی خویش تغییراتی را ایجاد کند.

لذا بایستی استدلال‌های پارمنیدس را تحلیل کنیم تا روشن شود که نقص استدلالی وی در کجاست و این تغییرات به چه صورتی رخ داده‌اند؛ از این رو ما در این بخش دو استدلال تسلسلی پارمنیدس را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۱. استدلال‌های تسلسلی و چالش انسان سوم

استدلال موسوم به انسان سوم که به موجب آن با «تسلسل بی‌پایانی»^۱ از صورت‌ها مواجه می‌شویم در گفت‌و شنود پارمنیدس و در سطور 132a-b2 آمده است که می‌تواند اینگونه صورت‌بندی شود:

(۱) در اطراف ما اشیاء بزرگ وجود دارند.

(۲) همه آنها خصلت واحدی را به نمایش می‌گذارند که بزرگی نام دارد.

بنابراین: (۳) بزرگی واحد است.

اکنون داریم:

(۴) خود بزرگی وجود دارد.

۱. infinite regress

(۵) از مقایسه اشیاء بزرگ و خود بزرگی، بزرگی دیگری پدیدار می‌شود.
بنابراین: (۶) بزرگی واحد نیست.

پس این استدلال تناقضی را میان (۳) و (۶) نشان می‌دهد و چنانچه این استدلال را پی بگیریم، با زنجیره‌ای بی‌پایان از صورت بزرگی مواجه خواهیم شد. می‌توان مشابه آن را با دیگر صورت‌ها نیز به دست آورد.

دومین استدلال تسلسلی که توسط پارمنیدس ارائه می‌شود در سطور 132d-e2 آمده است.

سقراط نحوه دیگری از بهره‌مندی را ارائه می‌دهد و این بار صورت‌ها را به مثابه الگوهای می‌داند که سایر اشیاء مدلی از آن‌ها هستند و لذا همانند و شبیه آن‌هایند و از طریق مشارکت در آن‌ها از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند و بدان‌ها می‌مانند:

(۱) صورت‌ها مانند «مجموعه الگوهای بالطبع»^۱ هستند و دیگر اشیاء با آن‌ها «همانند»^۲ و «شبهه»^۳ هستند؛ (۲) اشیاء دیگر مدلی و سرمشقی از آنها هستند؛ یعنی دیگر اشیاء از آنها بهره‌مند هستند؛ پارمنیدس می‌گوید:

(۳) اگر چیزی همانند صورت باشد، آنگاه آن صورت نیز شبیه به مدلی از آن است؛

(۴) آنچه شبیه است از همان صورت واحدی که به آن شبیه است بهره‌مند می‌شود؛

(۵) اگر چیزی به واسطه بهره‌مندی مشابه چیزی باشد، آنگاه آن چیز یک صورت

است؛ (طبق (۱))

(۶) اگر چیزی شبیه به یک صورت باشد و صورت هم شبیه به چیزی دیگر باشد،

آنگاه در کنار این صورت، صورت دیگری پدیدار می‌شود

(۷) اگر آن صورت جدید شبیه به یک چیز باشد، دوباره صورت دیگری ظاهر

۱. patterns set in nature

۲. resemble

۳. likenesses

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌و شنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۴۳

خواهد شد و اگر صورت نشان دهد^۱ که شبیه آن چیزی است که از آن صورت بهره‌مند است، تسلسل صورت‌ها هرگز قطع نخواهد شد.

بنابراین اگر این نحو از بهره‌مندی ملاحظه شود، باز هم با تسلسل بی‌پایان صورت‌ها مواجه خواهیم شد.

برای تحلیل مسئله باید ببینیم استدلال پارمنیدس بر چه فرض‌ها یا اصولی استوار شده است. بنا بر آنچه اکنون آمد، می‌توان چهار اصل را شناسایی کرد که به پارمنیدس اجازه می‌دهند استدلال تسلسلی خود را اقامه کند. این چهار اصل عبارت‌اند از اصل «خوداسنادی»^۲، اصل «ناهمانندی»^۳، اصل «یکی بالاتر از بسیاری»^۴ و اصل «یکتایی»^۵. البته ذکر این نکته ضروری است که اصل یکتایی نه موجب تسلسل که موجب تناقض می‌گردد و توضیح آن در ادامه خواهد آمد؛ اما تعریف این اصول بدین قرار است:

اصل یکی بالاتر از بسیاری: تعریف این اصل که از این پس به اختصار OM نامیده می‌شود به شرح زیر است:

«اگر n شیء دوه‌دو متمایز که دارای ویژگی^۶ F هستند وجود داشته باشند، آنگاه صورتی از F وجود دارد که همه این اشیاء در آن مشارکت^۷ می‌کنند.» (Pelletier & Zalta, 2000: 169)

می‌توانیم اصل OM را به شکل زیر نیز بیان کنیم:

«برای گروهی از اشیاء که یک ویژگی خاص را به نمایش می‌گذارند، یک صورت وجود دارد که علت و توضیح‌دهنده این ویژگی و نمایش آن از سوی هر یک از اعضای

۱. proves

۲. SP: Self-Predication

۳. NI: Non-Identity

۴. OM: One over Many

۵. U: Uniqueness

۶. property

۷. participate

آن گروه است.» (Augustin, 2018: 3)

اصل خوداسنادی: این اصل که به جهت سهولت آن را SP می‌نامیم عبارت است از: «صورت F، F است» (Pelletier & Zalta, 2000: 169) بدین معنی که مثلاً صورت زیبایی زیباست و یا صورت عدالت عادل است.

خوانش دیگری نیز می‌توانیم از این اصل داشته باشیم بدین صورت که: «صورت با همان کیفیتی^۱ توصیف می‌شود که مقوم^۲ آن است.» (Augustin, 2018: 5) توضیح آن این است که صورت آن ویژگی را که در دیگر اشیاء موجب می‌شود، خودش دارد.

اصل ناهمانندی: توضیح این اصل که آن را NI می‌نامیم چنین است: «اگر چیزی در صورت F مشارکت کند، آنگاه با صورت F این همان نیست.» (Pelletier & Zalta, 2000: 169) تقریر دیگری از این اصل می‌تواند بدین صورت ارائه شود: «صورتی که نمایش یک خصلت مشترک توسط گروهی از چیزها را توضیح دهد، خودش عضوی از آن گروه نیست.» (Augustin, 2018: 5) این اصل می‌گوید که صورت بزرگی که علت نمایش خصلت بزرگ بودن اشیاء بزرگ است، خود نمی‌تواند با این اشیاء این همان باشد و یا در یک گروه قرار بگیرد.

اصل یکتایی: این اصل را نیز از این به بعد U می‌نامیم و از این قرار است: «صورت F یکتا و واحد است.» (Pelletier & Zalta, 2000: 169) اکنون باید بررسی کنیم که این اصول چگونه تسلسل بی‌پایانی را که پارمنیدس مطرح می‌سازد ایجاد می‌کنند.

صورت بزرگی^۳ را در نظر بگیرید. بنا بر اصل خوداسنادی، یا SP، داریم: «بزرگی

۱. quality

۲. constitute

۳. Largeness itself

بزرگ است» سپس با استناد به اصل ناهمانندی، یا NI، بزرگی جزء اشیاء بزرگ است و بنابراین نمی‌تواند علت ویژگی بزرگی خود و دیگر اشیاء بزرگ باشد، سپس با استناد به اصل «یکی بالاتر از بسیاری» یا OM، به صورت بزرگی دیگری نیازمندیم که علت و توضیح‌دهنده این خصلت بزرگی اشیاء بزرگ باشد و بنابراین صورت بزرگی دوم، یعنی بزرگی ۲ نیز این‌گونه پدیدار می‌شود. مجدداً با استناد به SP، «بزرگی ۲ بزرگ است». با به‌کار بستن NI، بزرگی ۲ جزئی از اشیاء بزرگ است و بنابراین نمی‌تواند علت بزرگی گروه اخیر باشد. دوباره با استناد به OM، صورت بزرگی دیگری نمایان می‌شود که بزرگی نام دارد و این سلسله به‌طور نامتناهی ادامه خواهد یافت.

اما تسلسل به‌خودی‌خود مشکلی ایجاد نمی‌کند بلکه مسئله دشواری که رخ می‌نماید، تناقضی است که با جمع شدن سه اصل مذکور با اصل یکتایی حاصل می‌شود که بر طبق آن «صورت‌ها یکتا و واحد هستند». پس در اینجا ما با دو مشکل روبرو هستیم: مشکل اول تسلسل بی‌پایان صورت‌هاست و مشکل دوم تناقض^۱.

بگذارید به نحوی دیگر نیز کاربرست این اصول منتهی به تسلسل و تناقض را بررسی کنیم تا مسئله به نحو روشن‌تری تحلیل شود.

فرض کنید دو شیء x و y را داریم که ویژگی F را دارند. بنا بر اصل OM آن‌ها باید در صورت F مشارکت کنند. پس: « x و y در صورت F مشارکت می‌کنند و ویژگی F را دارند»

بنا بر اصل SP می‌دانیم که خود F نیز دارای ویژگی F است. لذا F نیز جزء اشیایی است که ویژگی F را دارند؛ بنابراین صورتی دیگر وجود دارد که F ، x و y در آن مشارکت می‌کنند. با اصل NI، صورت دوم بایستی از صورت اول متمایز باشد. حال با SP، صورت دوم نیز خودش یک شیء با ویژگی F خواهد بود؛ بنابراین با OM، صورت سومی لازم می‌آید و بدین ترتیب تا به آخر این تسلسل ادامه خواهد داشت و هنگامی که اصل یکتایی در کار بیاید، تناقض خود را نشان می‌دهد.

۱. contradiction

بنابراین تا اینجا محل نزاع روشن شد و دانستیم اصولی که پارمنیدس در این گفت‌وگوشنود بر مبنای آن نظریه صورت‌ها را مورد حمله قرار می‌دهد از چه قرار است. در بخش بعد پاسخ‌های احتمالی افلاطون را بررسی می‌کنیم.

۲-۲. راه کارهای گریز از تسلسل

در این بخش با تحلیل اصول مذکور تلاش می‌کنیم تا پاسخ‌هایی برای استدلال‌های پارمنیدس ارائه کنیم. برای این کار کافی است یکی از اصولی که ذکر آن رفت را رد کنیم و بنیادهای استدلال‌های تسلسلی پارمنیدس را از بین ببریم؛ اما پرسش این است که کدام یک از این اصول را باید حذف کنیم؟

با اصل یکتایی آغاز می‌کنیم. این اصل اشاره به واحد بودن صور دارد. از آنجایی که این اصل در جمهوری 507a-b و 516a مورد تأکید است^۱ و همچنین این اصل هیچ ابهامی ندارد و به سادگی مفهوم آن این است که صورت واحد است لذا توجه خود را معطوف به دیگر اصول می‌کنیم.

اصل «یکی بالاتر از بسیاری» را مورد پژوهش قرار می‌دهیم. راهی که می‌توان پیشنهاد داد این است که اصل OM را محدود^۲ به «اشیاء محسوس» کنیم. بدین ترتیب که اصل مذکور را به صورت زیر بیان کنیم:

«برای هر گروهی از اشیاء محسوس که یک ویژگی مشترک را به نمایش می‌گذارند، صورتی وجود دارد که نمایش آن خصلت توسط هر یک از اشیاء محسوس در آن گروه را توضیح می‌دهد.»

با این وصف، از قرار گرفتن صورت، در کنار اشیاء بزرگ جلوگیری می‌شود و هر گروهی تنها نیازمند یک صورت خواهد بود و تسلسل صورت‌ها قطع می‌شود؛ اما بلافاصله

۱. در اینجا ملاک ما آثار و نوشته‌های افلاطون است و اگر تصریحی وجود داشته باشد، دلیلی داریم که این فرض

مخدوش نیست.

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌و شنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۴۷

255c12-e7 در گفت‌و شنود سوفیست^۱ را به یاد می‌آوریم که افلاطون به‌وضوح از زبان بیگانه‌تایی اصل OM را درباره صورت‌های «هستی»^۲، «یکسانی»^۳، «تفاوت»^۴، «حرکت»^۵ و «سکون»^۶ به کار می‌برد و نشان می‌دهد که همه اعضای این گروه در یک صورت مشارکت دارند و آن صورت «غیریت» یا «تفاوت» است؛ بنابراین اصل OM نیز قابل مناقشه نخواهد بود و افلاطون آن را به‌عنوان فرض دردرس‌ساز لحاظ نکرده است؛ یعنی اینکه وی با استفاده دوباره از این اصل در نوشته‌های بعدی خود، نشان داده که این اصل را به‌مثابه مشکل و نقصی در نظریه صورت‌ها به حساب نیاورده است.

اکنون به اصل خوداسنادی یا SP نگاهی بیندازیم و ببینیم آیا می‌توان راهی جست تا با رد کردن این اصل از ایجاد تسلسل جلوگیری کنیم؟ گفتیم که اصل خوداسنادی می‌گوید صورت F ویژگی F را دارد؛ بنابراین با پیوستن این صورت به گروه اشیاء دارای ویژگی F، اصل OM صورتی را لازم می‌آورد که همه این اشیاء باید در آن مشارکت داشته باشند و اصل NI می‌گوید که این صورت مذکور نمی‌تواند صورت F قبلی باشد و از اینجا با صورت دوم مواجه می‌شویم و تسلسل پیش می‌آید؛ اما اگر دقت کنیم در اینجا فرض بر این بوده که صورت F به همان ترتیب ویژگی F را دارد که اشیاء جزئی مانند x و y دارند؛ اما آیا حمل ویژگی بر صورت، مانند حمل ویژگی بر اشیاء محسوس است؟ دو مثال زیر را ملاحظه کنید:

مثال اول: کوه دماوند بزرگ است.

مثال دوم: صورت بزرگ بزرگ است.

در مثال اول کوه دماوند موضوع و بزرگ بودن محمول است. در اینجا کوه دماوند

۱. Sophist

۲. being

۳. sameness

۴. difference

۵. Motion

۶. rest

در ارتباط با چیزی «غیر از خودش» قرار دارد؛ یعنی بزرگی در سرشت و طبیعت کوه دماوند نیست؛ اما در مثال دوم چطور؟ به نظر می‌رسد در اینجا صورت بزرگی در نسبتی با خودش قرار دارد، یعنی بزرگی بخشی از سرشت و طبیعت آن صورت است. پس به طور خلاصه در مثال اول، موضوع در ارتباط با دیگری است و در مثال دوم موضوع در ارتباط با خودش قرار دارد. این نوع تقسیم‌بندی مدیون کارهای «کنستانس. چو. مینوالد»^۱ است. مینوالد در سال ۱۹۹۱ (Meinwald, 1991) آغازگر یک تغییر جهت و شاید بتوان گفت انقلاب، در مطالعه افلاطون شد. تمایزی که وی میان دو نوع از اسناد^۲ در آثار افلاطون نهاد، افق مطالعاتی تازه‌ای بر روی مطالعه آثار افلاطون گشود؛ اما این تمایز چیست؟ همان‌طور که در دو مثال فوق دیدیم موضوع گاهی در ارتباط با خودش است و گاهی در ارتباط با دیگری. گزاره «الف ب است» را در نظر بگیرید. اگر ب یک ویژگی باشد که الف به نمایش می‌گذارد، آنگاه اسناد از نوع *pros ta alla* خواهد بود و اگر ب از سرشت^۳ و طبیعت الف حکایت کند و در ارتباط با بخشی از ساختار خودش باشد، آنگاه اسناد از نوع *pros heauto* خواهد بود و بدین معنی است که ب بخشی از ماهیت و طبیعت الف است.

به دیگر سخن، اسناد *pros ta alla*، همان محمول‌های معمولی^۴ است که با آن‌ها سروکار داریم؛ اما در اسناد *pros heauto* ب همان الف است و نه یک عرض که بر آن حمل شده است، بلکه ب جزئی از طبیعت الف است، یعنی ب بخشی از تعریف^۵ و مفهوم^۶ الف است. حال با لحاظ این تمایز، استدلال پارمنیدس را دوباره بررسی می‌کنیم. در این استدلال گروه اشیاء بزرگ به نحو *pros ta alla* که برای سهولت آن را PTA می‌خوانیم، بزرگ هستند و این بدین معنی است که بزرگی جزئی از سرشت و طبیعت آن‌ها نیست، اما

۱. Constance C. Meinwald (1959-)

۲. predication

۳. nature

۴. Ordinary

۵. definition

۶. concept

صورتِ بزرگی بزرگ است به نحو *pros heauto* که برای سهولت آن را PH می‌خوانیم و بدین معنی است که بزرگی جزئی از سرشت و طبیعت آن است؛ بنابراین این تمایز بسیار مهم از ظاهر شدن صورتِ بزرگی دوم جلوگیری می‌کند، زیرا صورتِ بزرگی نمی‌تواند با دیگر اشیاء بزرگ در یک گروه قرار گیرد از آن جهت که نحوه حمل محمول بزرگی در آن با دیگر اشیاء بزرگ متفاوت است. با ظاهر نشدن صورتِ بزرگی دیگری، تناقض نیز اتفاق نخواهد افتاد، زیرا یکتایی صور دستخوش تغییر نخواهد شد؛ بنابراین به نظر می‌رسد که این تمایز تمام قضایای به شکل «صورت F، F است» را در بر می‌گیرد و می‌توان گفت که حمل صورت‌ها بر خودشان به صورت PH خواهد بود.

۲-۲-۱. نقد

به نظر نمی‌رسد که این تمایز در جهت درستی به کار بسته شده باشد. مینوالد این تفکیک را به نحوی ارائه کرده است که در آن اسنادهای PH تنها وقتی موضوع قرار می‌گیرند که در درخت «اجناس - انواع»^۱ قرار گیرند و چیزی در درون این دسته‌بندی را آشکار سازند و گویی هیچ‌گاه یک ویژگی^۲ را به موضوع نسبت نمی‌دهند. بررسی محتوای گفت‌وشنود سوفیست^۳ نشان می‌دهد که این ادعای مینوالد موجه نیست. در 254b10-257a12 می‌بینیم که صور به هم می‌آمیزند و به وضوح می‌گوید «بزرگی هستی دارد» که بدین معنی است صورت بزرگی در صورت هستی^۴ مشارکت می‌کند و به این دلیل است که هستی دارد؛ بنابراین اینکه صور تنها به طریق PH به هم بیامیزند، مطلبی نیست که افلاطون آن را باور داشته باشد.

البته این نکته قابل ذکر است که اکنون موافقت گسترده‌ای میان پژوهش‌گران وجود دارد که زبان و ادبیات افلاطون به‌طور نظام‌مند بین دو نوع محمول و اسناد تمایز قائل

۱. genus-species tree

۲. یعنی هیچ‌گاه صفتی را به شیء اسناد نمی‌دهد بلکه به چیزی در ساختار خودش حمل می‌شود.

۳. sophist

۴. being

می‌شود، اگرچه توافقی در نحوه کاربست آن توسط مینوالد وجود ندارد. (Pelletier & Zalta, 2000: 3)
دورانت^۱ (Durrant, 1997) معتقد است که کار مینوالد اساسی و ریشه‌ای است اما در جهت نادرستی به کار گرفته شده و گسترش یافته است. همچنین سایر^۲ بر این باور است که تمایز PTA/PH در افلاطون به نحو متقاعدکننده‌ای مستند است و اینکه کاربرد این تمایز برای جلوگیری از تسلسل انسان سوم یک هدیه و موهبت بزرگ به نوشتارهای مربوط به این موضوع است. (Sayre, 1994: 115) باین حال وی شک دارد که توضیح محمول‌های PH در قالب واژگان صفات «اجناس - انواع» نزدیک به آنچه وی (مینوالد) باور دارد باشد.

به این ترتیب آنچه از مینوالد می‌توان آموخت تفکیک بسیار مهمی است که میان محمول‌های *pros ta alla* و *pros heauto* قائل شده است، اما چندین دلیل وجود دارد که این تفکیک به نحو درستی به کار گرفته نشده است. ما به محتوای گفت‌ویشنود سوفیست اشاره کردیم که آشکارا مشارکت صورت در یکدیگر را نشان می‌دهد. از طرفی می‌توان هر قضیه‌ای به شکل «صورت F هستی دارد» را در نظر گرفت که نشان می‌دهد این حمل از نوع PTA است و نه از نوع PH. فرانس^۳ بر این باور است که اگر مینوالد این را بپذیرد، آن‌گاه همچنین باید بپذیرد که هر صورتی جاودانه است آن هم به حمل PTA و آن‌گاه چون جاودانگی خودش یک صورت است صورت جاودانگی جاودانه است نیز حملی است به نحو PTA. (Frances, 1996: 57)
بنابراین نظریه مینوالد که بر طبق آن همه خوداسنادی‌ها از نوع PH هستند، بسیار ساده‌انگارانه است،^۴ هر چند کشف این تمایز در افلاطون بسیار کار ارزشمندی است. با این

۱. Durrant, Michael (1934-2018)

۲. Sayre, Kenneth (1928-)

۳. Frances, Bryan (1963-)

۴. در این باره بایستی با احتیاط سخن گفت. می‌توان سخن مینوالد را چنین تفسیر کرد که وقتی حمل جاودانه بر ایده جاودانه از نوع PTA است با یک محمول *higher-order* یا *second-order* مواجه هستیم نه اینکه خود ایده

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌وشنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۵۱

وصف حتی اگر یک صورت بتواند اسنادی از نوع PTA داشته باشد، آنگاه استدلال تسلسلی می‌تواند دوباره خود را نشان دهد. بدین ترتیب اصول SP، OM و U اصولی نیستند که افلاطون آن‌ها را به‌عنوان فرض‌های دردرساز لحاظ کرده باشد. اکنون فقط فرض ناهمانندی یا NI می‌ماند که بایستی بررسی شود.

نکته دیگری که مینوالد به آن توجه نکرده این است که وقتی تمایز PTA/PH را در فرض SP قائل شویم، به‌تبع آن نحوه مشارکت^۱ نیز تغییر خواهد کرد، یعنی متناظر با هر اسناد، یک نوع مشارکت نیز خواهیم داشت. همچنین از هر یک از اصول مفروض OM، SP و U نیز می‌توان خوانش جدیدی بر اساس تمایز PTA/PH داشت که باید مورد ملاحظه قرار بگیرد؛ اما ببینیم مشارکت بر طبق تمایز اخیر چگونه خواهد بود.

نوع اول مشارکت مربوط به اسناد PTA است و می‌تواند بدین نحو بیان شود: «x در صورت F مشارکت PTA می‌کند هنگامی که x سرمشق یا نمونه‌ای مطابق و سازگار با ویژگی و خصیصه F باشد.»

به‌عبارتی دیگر، «x در F مشارکت PTA می‌کند، تنها هنگامی که F یک صورت باشد که هم‌خوان و سازگار با ویژگی‌ای باشد که x نمونه‌ای از آن است.»

مثال انوشیروان عادل است را در نظر بگیرید. معنای آن این است که انوشیروان در صورت عدالت مشارکت می‌کند زیرا صورت عدالت، صورتی هم‌خوان و مطابق با ویژگی‌ای است - یعنی عادل بودن - که انوشیروان نمونه و سرمشقی از آن است و یا آن را نمونه‌سازی^۲ می‌کند.

اما نوع دوم از اسناد، یعنی pros heauto نیز مشارکتی متناسب با خود را دارد که می‌تواند بدین صورت ارائه شود: «هر ابژه‌ای مانند x که ویژگی F را به‌عنوان بخشی از طبیعت و سرشت خود دارد، - یعنی x را به نحو PH دارد - در صورت F مشارکت PH

جاودانه بر خودش حمل شود و در عین خود اسناد بودن PTA هم باشد.

۱. participation

۲. exemplify

می‌کند.» و یا به دیگر سخن، « x در F مشارکت PH می‌کند در مواردی که F صورتی هم‌خوان و مطابق با آن ویژگی باشد که بخشی از طبیعت x است.»
مثال عادل بافضیلت^۱ است را ملاحظه کنید: عادل در آیدوس^۲ فضیلت مشارکت می‌کند زیرا فضیلت صورتی است که مطابق با خصلتی است - یعنی خصلت بافضیلت بودن - که بخشی از طبیعت عادل است.

برای فرض OM نیز به همین ترتیب دو نوع خوانش وجود خواهد داشت، اما از آنجایی که ملاحظه کردیم فرض OM به‌عنوان فرض دردرساز توسط افلاطون نگریسته نشده است، توجه خود را معطوف به فرض NI می‌کنیم. در مورد فرض U نیز در هر دو خوانش محتوای آن یکسان است و قرائت دوگانه‌ای از آن وجود ندارد؛ بنابراین فرض ناهمانندی آن فرضی است که بایستی مورد بررسی قرار بگیرد.

۲-۲-۲. بررسی اصل ناهمانندی: NI

اصل NI بر اساس خوانش PTA همان شکل معمول این فرض است که پیش‌تر نیز بیان شد. می‌توان آن را این‌گونه بیان کرد: «اگر چیزی در صورت F مشارکت PTA کند، آنگاه آن چیز با صورت F این‌همان^۱ نخواهد بود» و به‌طور مشابه برای PH نیز داریم: «اگر چیزی در صورت F مشارکت PH کند، آنگاه آن چیز با صورت F این‌همان نخواهد بود.»

با ملاحظه تعاریف فوق، بلافاصله درخواهیم یافت که NI_{PH} رد می‌شود: زیرا در تعریف مشارکت PH دیدیم که صورت‌ها در خود مشارکت می‌کنند؛ و می‌توان آن را «خود مشارکتی»^۳ نام نهاد؛ یعنی هر صورتی در خودش مشارکت PH می‌کند و در واقع هر صورتی، نمونه‌ای از خودش است و مفهوم «خودمثالی»^۴ را نیز می‌توان از این طریق استنتاج کرد. بدین ترتیب تمایز در اسناد منجر به تمایز در مشارکت می‌شود و از تمایز در

۱. virtue

۲. Identical

۳. self-participation

۴. self-instantiation

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌و شنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۵۳

مشارکت، مفهوم خودمشارکتی و خودمثالی ظهور می‌کند که این دو مفهوم نافی و رد کننده^۱ اصل NI_{PH} هستند.

اما در مورد اصل ناهمانندی بر اساس مشارکت PTA یا NI_{PTA} چه می‌توان گفت؟ ما نشان دادیم که صورت‌ها به نحو PTA با همدیگر می‌آمیزند و درهم مشارکت می‌کنند. اکنون اگر نتوان این اصل را رد کرد، کماکان استدلال تسلسلی انسان سوم مجال ظهور خواهد یافت؛ بنابراین باید بررسی کنیم که آیا می‌توان این اصل را رد کرد یا خیر.

کلید رد کردن NI_{PTA} در مفهوم خودمشارکتی نهفته است. بگذارید بار دیگر استدلال پارمنیدس را مرور کنیم. اگر a و b اشیاء بزرگی باشند که به سبب مشارکت در صورت بزرگی L، دارای ویژگی بزرگی هستند، اکنون باید پرسید که آیا می‌توان L را توضیحی برای اشیاء بزرگ دانست؟ اصل NI می‌گوید که چون قضیه «صورت بزرگی بزرگ است»، موجب می‌شود که صورت بزرگی عضوی از گروه اشیاء بزرگ باشد، بنابراین نمی‌تواند نقش توضیحی خود را حفظ کند و لذا نیازمند صورت بزرگی دیگری هستیم؛ اما اصل خودمشارکتی به ما می‌گوید «هر صورتی در خود مشارکت می‌کند» و اصل خودمثالی می‌گوید «صورت نمونه و مثالی از ویژگی خود است» بنابراین اصل ناهمانندی باید به کلی کنار نهاده شود، زیرا صورت بزرگی می‌تواند خصلت بزرگی را هم در اشیاء جزئی و هم در خودش توضیح دهد؛ بنابراین اصل خودمشارکتی در اینجا نافی هر دو خوانش از اصل ناهمانندی خواهد بود. بدون اصل ناهمانندی، استدلال تسلسلی پارمنیدس امکان مطرح شدن نخواهد داشت.

بنابراین بنا بر آنچه در 132b4-e12 می‌بینیم، سقراط بهره‌مندی را بدین ترتیب مطرح می‌کند که صورت‌ها به‌مثابه الگوها و سرمشق‌هایی هستند و دیگر اشیاء مشابه و همانند آن‌ها نیستند. مشارکت دیگر اشیاء در صورت‌ها غیر از این نیست که اشیاء همانند آن‌ها هستند؛ اما با این توصیفات و همچنین محتوای گفت‌و شنود سوفیست به نظر می‌رسد افلاطون این نحوه توضیح از بهره‌مندی را به نفع نظریه خودمشارکتی کنار نهاده است و خودمشارکتی

۱. rejecting

را علت و توضیحی برای خودمثالی دانسته است. (Augustin, 2018: 58)

پژوهش ما بدین نتیجه رسید که هر دو خوانش از اصل ناهمانندی می‌تواند کنار نهاده شود. با نفی این اصل، پارمنیدس نخواهد توانست استدلال تسلسلی خود را اقامه کند. اکنون می‌توان دانست که افلاطون به چه دلیل مواضع ماتریالیستی پارمنیدس درباره صورت‌ها را باور نداشته است. در واقع وی به این نکته دقت کرده است که صدق و حمل یک محمول بر صورت‌ها مشابه صدق و حمل آن بر اشیاء محسوس نیست و این آن نکته‌ای است که در استدلال پارمنیدس مورد توجه قرار نگرفته است.

۳. مسئله جدایی و عدم امکان شناخت

پس از بررسی استدلال تسلسلی، اکنون نوبت آن است که ادعای پارمنیدس مبنی بر اینکه «جدایی صورت‌ها از ما و جهان ما موجب عدم امکان شناخت می‌شود». همان‌طور که در بخش شرح گفت‌و شنود آمد، در یک سو ما صورت را داریم که آن صورت دارای یک ویژگی است و در سوی دیگر شیء محسوس قرار دارد. این مسئله مبنای نقدی است که ارسطو در کتاب زتا در فصل ششم و از 1032a10-1031a15 مطرح می‌کند. اینکه افلاطون خود نیک را با نیک بودن متفاوت دانسته و خود حیوان را با حیوان بودن و نمونه‌هایی از این دست. وی استدلال می‌کند که اگر هستی خود چیزها در آن چیز نباشند، آنگاه علاوه بر صورت‌ها، مفاهیم دیگری نیز خواهیم داشت که یکی شناخته نمی‌شود - صورت‌ها - و دیگری نیز وجود ندارد - چیستی‌ها. از این رو ما باید این تفکیک را در افلاطون مدنظر قرار دهیم. برای سهولت کار خود صورت را با α ، ویژگی صورت را با β و شیء محسوس را با x نشان می‌دهیم؛^۱ بنابراین در اینجا باید میان این سه مؤلفه تمایز قائل شویم. اکنون فقراتی که پارمنیدس به مسئله دانش و شناسایی می‌پردازد را بررسی می‌کنیم. در 130b این چنین آمده است: «آیا تو همان‌گونه که گفتی میان صورت‌های معین و اشیایی که از آن‌ها بهره دارند جدایی هست؟ و آیا تو می‌اندیشی که خود شباهت [α] چیزی است جدای از شباهتی

۱. مثلاً خود نیک = α ، نیک بودن = β و افراد و اشیاء نیک = x

تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌وگوشنود پارمنیدس افلاطون؛ مقدس | ۲۵۵

که ما داریم؟ [β]» در اینجا به روشنی خود آیدوس از ویژگی آن، متمایز شده است. این از عبارت «شباهتی که ما داریم»^۱ مشخص می‌شود. به نظر می‌رسد ما در تفکیک α از β محق هستیم و ما و اشیاء این جهانی، یعنی x، از صورتی مانند α، ویژگی β را دارا هستیم.

در 133c3 پارمنیدس اظهار می‌کند: «زیرا من فکر می‌کنم که تو، سقراط و هرکس دیگری که مفروض می‌دارد که برای هر چیزی چنین هستی^۲ فی‌نفسه‌ای وجود دارد، موافقت دارد که هیچ‌کدام از این هستی‌ها در ما نیستند.» سپس در 133c8-d می‌افزاید: «بنابراین آن صورت‌هایی که در نسبت باهم چنان‌اند که هستند، هستی آن‌ها در نسبت با خودشان است، اما نه در نسبت با آن چیزهایی که در ما و همراه ما هستند، چه شباهت باشد یا هر چیز دیگری و ما با بهره‌مندی از آن صورت‌هاست که بدین نام‌ها [ی صورت‌ها] خوانده می‌شویم.»

در 134a3 به مسئله دانش اشاره می‌شود. دانش فی‌نفسه دانش درباره حقیقت فی‌نفسه است و دانش‌های جزئی درباره حقایق جزئی این جهانی هستند که همراه ما هستند. ما صورت‌ها را نداریم و همراه ما نیستند بنابراین ما از دانش فی‌نفسه بهره نمی‌بریم زیرا آن‌ها همراه ما نیستند.

در 133c3-5 پارمنیدس صورت‌ها را توصیف می‌کند بدین گونه که آن‌ها در ما نیستند یا نزد ما حضور ندارند. عبارتی که پارمنیدس به کار می‌برد «گونه‌ای از هستی به‌خودی‌خود و به‌تنهایی»^۳ است؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که: «صورت‌ها در ما نیستند.»

در 133c8-d1 نتیجه می‌گیرد که صورت‌ها در نسبت با هم هستند آنچه هستند. عبارت «آن چیزهایی که همراه ما و متعلق به ما هستند»^۴ به این اشاره دارد که همراه بودن و «تعلق داشتن» یعنی آنچه ما آن‌ها را «داریم» و دارا هستیم و مثال ارباب و برده را بیان می‌کند. از این سطور به صورت دانش می‌رسد. خود دانش آن‌گونه که در 134a9-10

۱. the likeness we have

۲. being

۳. some being itself by itself

۴. things that belong to us

مشاهده می‌شود و اذعان دارد که دانشی که همراه ماست مربوط به حقایقی است که متعلق به ما و جهان ماست و همچنین هر دانش جزئی نیز متعلق به اشیاء جزئی است که در ما و جهان ما هستند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که «اگر صورتی در نسبت با چیزی دیگر چنان باشد که هست، آن چیز دیگر ضرورتاً یک صورت خواهد بود».

اما اگر 133c8 را ملاحظه کنیم، می‌گویید هستی آن چیزها در نسبت با چیزهای دیگر است که با آن‌ها در ارتباط هستند و نه در ارتباط با چیزهایی که در جهان ما هستند و نزد ما حضور دارند، اما در سطور 133d2 از لفظ «بهره‌مندی»^۱ استفاده می‌کند که اشاره به این دارد که این صورت‌ها نیز از یکدیگر بهره می‌برند درحالی‌که پیش‌تر در 130b1-4 گفته شده بود که این نسبت تنها باید میان صورت‌ها و اشیاء جزئی برقرار شود، یعنی میان صورت α و شیء جزئی x درحالی‌که اکنون این نسبت میان صورت‌ها استفاده شده است، یعنی میان مثلاً $\alpha 1$ و $\alpha 2$ به نحوی که یکی مثلاً خود برده و دیگری خود ارباب است. به نظر می‌رسد که پارمنیدس در اینجا مرتکب خطایی منطقی شده است و این خطا درباره تفکیک سه گانه صورت، یعنی α ، ویژگی صورت، یعنی β و شیء جزئی، یعنی x ، از حیث «بهره‌مندی» و «تعلق داشتن» یا «دارا بودن» هست. یک گل رز می‌تواند ویژگی زیبایی را داشته باشد بی‌آنکه از خصیصه زیبایی بهره‌مند باشد؛ بنابراین پارمنیدس در این گفت‌وگو مرتکب خطای منطقی در گذر و رفتن از مرتبه «داشتن» به مرتبه «بهره‌مندی» است.

در 134b6-7 پارمنیدس صورت حقیقت را به مثابه ابژه صورت دانش در نظر می‌گیرد و با تعبیر «خود انواع»^۲ به معنی تمامیت صورت‌هایی که می‌توانند ابژه صورت دانش قرار گیرند از آن‌ها یاد می‌کند. پیش‌تر نیز گفته شد که «صورت‌ها در ما نیستند و حضور ندارند»، پارمنیدس با استناد به این دو مقدمه نتیجه می‌گیرد که دانش ما به صورت‌ها محال است زیرا از خود دانش بهره نمی‌بریم. پس اگر این استدلال صورت‌بندی شود خواهیم داشت:

۱. partaking

۲. kinds themselves

k₁: صورت دانش و صورت حقیقت وجود دارد.

k₂: صورت حقیقت، ابژه صورت دانش است.

k₃: صورت‌ها در ما نیستند و حضور ندارند.

k₄: هرگاه صورتی را نداشته باشیم، از آن بهره نمی‌بریم.

بنابراین: k₅: دانش ما به صورت‌ها محال است زیرا از صورت دانش بهره نمی‌بریم.

در اینجا مناقشه اصلی بر روی مقدمه k₄ است که خطای منطقی دیگری از سوی پارمنیدس رخ می‌دهد. این خطا در گذر از سطح «آنچه در ما حضور ندارد» به سطح «از خود دانش بهره نمی‌بریم» است؛ یعنی چون ما صورت دانش را نداریم و در ما نیست پس از آن بهره نمی‌بریم. درحالی که نمی‌توان از این که چیزی را دارا نیستیم نتیجه گرفت که از آن بهره نداریم و در اینجا پارمنیدس این گفت‌وشنود مرتکب خطا می‌شود و گزاره k₄ خطایی است که به موجب آن به نحو ناموجهی از سطح داشتن و حضور داشتن به سطح بهره بردن گذر می‌کند؛ بنابراین تنها نتیجه‌ای که پارمنیدس می‌تواند بگیرد این است که «صورت دانش در ما و همراه ما نیست» که این نیز پیش‌تر حاصل شده بود. این بدین معنا نیست که ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که معرفت داریم، بلکه نتیجه‌ای که باید بگیریم این است که استدلال پارمنیدس درست نیست؛ او نمی‌تواند با این مقدمات چنین نتیجه‌ای بگیرد؛ هرچند به نحو ایجابی نیز نمی‌توانیم حکم کنیم که ما معرفت داریم. همه آنچه اینجا می‌توان نشان داد این است که عدم امکان معرفت با توجه به چنین مقدماتی خطاست.

نتیجه‌گیری

در این مقاله پس از شرح گفت‌وشنود پارمنیدس، دو دشواری که به موجب استدلالات پارمنیدس حاصل شده بود را مشخص کردیم که عبارت بودند از استدلالات تسلسلی که منجر به استدلال انسان سوم می‌شد و دیگری نیز مسئله عدم امکان شناخت در پی جدایی صورت‌ها از ما و جهان ما بود. سپس روشن کردیم که استدلالات تسلسلی پارمنیدس مبتنی بر چهار اصل «خوداسنادی»، «اصل ناهمانندی»، «اصل یکی بالاتر از بسیاری» و اصل «یکتایی» است. با تحلیل اصول فوق و تمایز میان دو نوع از اسناد در افلاطون نشان دادیم که

اصل ناهمانندی در هر دو خوانش خود باید کنار نهاده شود؛ بنابراین پارمنیدس در ادای استدلالات تسلسلی خود محق نبوده و مرتکب استفاده از فرضی ناموجه در بیان خویش شده است. سپس به مسئله جدایی و عدم امکان معرفت پرداختیم و روشن ساختیم که استدلال پارمنیدس متضمن دست کم دو خطای منطقی در تفکیک صورت، ویژگی صورت و شیء جزئی و همچنین در گذر از مرتبه «آنچه دارا نیستیم» به مرتبه «از آن بهره نمی‌بریم» است؛ بنابراین عدم امکان معرفت در استدلال پارمنیدس با دو خطای منطقی روبروست و وی نمی‌تواند با استناد به جدایی صورت‌ها نتیجه بگیرد که ما از آن‌ها و به‌ویژه از صورت دانش بهره نمی‌بریم.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Mohamadmehdi

Moghadas



<http://orcid.org/0000-0002-1520-6958>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۹۶). *تاریخ فلسفه*، جلد یکم، *یونان و روم*، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- گاتری، دبلیو. کی. سی. (۱۳۷۷). *تاریخ فلسفه یونان*، جلد شانزدهم، ترجمه حسن فتحی، تهران، انتشارات فکر روز.
- گمپرتس، تئودور. (۱۳۷۵). *متفکران یونانی*، جلد دوم، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- هاینمان، رابرت. (۱۳۹۵). *تاریخ فلسفه راتلج*، جلد اول: از آغاز تا افلاطون، ویراست سی‌سی تیلور، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، نشر چشمه.

- Aristotle, (1991). *Complete Works (Aristotle)*, edited by Jonathan Barnes, Princeton University Press.
- Augustin, M. J, (2018). *Self-instantiation in Plato's Parmenides and Sophist*, UC Santa Barbara: 2018, <https://escholarship.org/uc/item/7dz4x1ww>.
- Capleston, Frederick Charles. (2016). *History of Philosophy, Volume 1, Greece and Rome*, translated by Jalaluddin Mojtaboi, Tehran, Scientific and Cultural Publications. [in Persian]
- Durrant, M., (1997). 'Meinwald's Pros Heauto Analysis of Plato's Apparently Self-Predicational Sentences', *Australasian Journal of Philosophy* 75/3 (September): 383-395.
- Frances, B., 'Plato's. (1996). Response to the Third Man Argument in the Paradoxical Exercise of the Parmenides', *Ancient Philosophy*, 16: 47-64.
- Guthrie, W.K.C. (1998). *The History of Greek Philosophy, Volume 16*, translated by Hassan Fathi, Tehran, Fekar Rooz Publications. [in Persian]
- Gumperts, Theodore. (1996). *Greek thinkers, second volume*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran, Kharazmi Publications. [in Persian]
- Heinemann, Robert. (2015). *Routledge's History of Philosophy, Volume I: From the Beginning to Plato*, edited by CC Taylor, translated by Hassan Mortazavi, Tehran, Cheshme Publishing House. [in Persian]
- Meinwald, C., (1991). *Plato's Parmenides*, Oxford: Oxford University Press.
- Meinwald, C., (1992). 'Good-bye to the Third Man', in: *The Cambridge*

- Companion to Plato*, R. Kraut (ed.), Cambridge University Press, pp. 365-396.
- Pelletier, F. J., & Zalta, E. N., (2000). How to say goodbye to the third man. *Nous*, 34(2), 165–202. <https://doi.org/10.1111/0029-4624.00207>.
- Plato, (1997). *Complete Works*, Edited, with Introduction and Notes by John M. Cooper, Hackett Publishing Company.
- Ross, Sir David, *Plato's Theory of Ideas*, Oxford University Press, 1961.
- Sayre, K., (1994). 'Review of Meinwald 1991', *Nous* 28: 114-116.
- Vlastos, G., (1973). *Platonic Studies*, Princeton University Press.
- Zekl, H., (= Diss. Marburg 1968). *The Parmenides: Investigations into inner unity, goal setting and conceptual procedure of a platonic dialogue*, NG Elwert, Marburg / Lahn 1971.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استناد به این مقاله: مقدس، محمدمهدی. (۱۴۰۱). تحلیل و رد استدلال‌های تسلسلی و عدم امکان شناخت در گفت‌و‌شنود پارمنیدس افلاطون، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۸(۶۹)، ۲۲۷-۲۵۹.

DOI: 10.22054/WPH.2022.64007.2021



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.